

کاوشی درباره مفهوم «نوستالژی» در اسطوره‌های یونان باستان

دل‌تنگ می‌شوم، پس هستم!

مفهوم نوستالژی (دل‌تنگی) با اینکه معنایی فرهنگی و فلسفی دارد اما در عرف عام نیز فراوان به کار می‌رود؛ با این حال، میان معنای فلسفی نوستالژی و درک عامیانه آن تمایزهایی وجود دارد. در فهم عمومی و عرفی از نوستالژی، معنایی زمانی و انتزاعی ناظر به گذشته استفاده می‌شود، در حالی که معنای فرهنگی و تاریخی آن، کاملاً پدیدارشناسانه و همدلانه است. در این چارچوب، نوستالژی به معنای «درد بازگشت به خانه» و بیشتر دل‌تنگی مکانی است تا زمانی که به لحاظ ادراکی با قوه حافظه پیوند وثیقی دارد، به تعبیر دیگر، حافظه صرفاً نیرویی معطوف به گذشته زمانی نیست؛ بلکه ضامن و حافظ استمرار گذشته در حال و آینده انسان است. ضمن اینکه مکان در تلقی نوستالژیک، دیگر جنبه فیزیکی محض ندارد و در مفهوم «خانه» متجلی می‌شود که علاوه بر وجه فیزیکی، متضمن معنای احساسی و ادراکی هم است.

مفهوم نوستالژی (دل‌تنگی) در یونان باستان نیروی فرهنگی مهمی بود که زندگی و داستان‌های قهرمانان و دریانوردان یونانی را شکل می‌داد. واژه نوستالژی (Nostalgia) از ۲ واژه یونانی «nostos» (بازگشت به خانه) و Algos (درد) گرفته شده است.

یونانی‌ها که به دلیل فرهنگ دریانوردی خود اغلب از زادگاه‌شان جدا می‌شدند، این احساس دل‌تنگی را به عنوان بخشی اساسی از زندگی تجربه می‌کردند. در یونان باستان، دل‌تنگی (نوستالژی) صرفاً به معنای دل‌تنگی برای خانه نبود، بلکه به معنای مبارزه احساسی و روانی همراه با آن بود. این اشتیاق عمیق و اغلب دردناک در ادبیات آنها طنین‌انداز بوده؛ هیچ کجا این دل‌تنگی بیشتر از اسطوره‌های‌شان آشکار نیست که ماهیت این مفهوم را به طور زنده به تصویر می‌کشند.

■ **اسطوره‌ها هم دل‌شان تنگ می‌شود**

اسطوره‌های یونانی اغلب داستان‌هایی از آغاز ماجراجویی‌های جدید را روایت می‌کنند اما مقصد نهایی آنها همیشه «بازگشت به خانه» است. ادیسه، قهرمان هومر، این احساس را تجسم می‌بخشد سفر ۱۰ ساله او به خانه پس از جنگ تروا. نهایت بیان «nostos» (بازگشت به خانه) و نیروی قدرتمند دل‌تنگی در یونان باستان را نشان می‌دهد.

به رغم وسوسه‌ها و چالش‌های مسیر، دل‌تنگی او برای بازگشت به ایتاکا (جزیره‌ای باستانی در یونان)، تجسم تجربه یونانی از نوستالژی است. این سفر فقط فیزیکی نبود، بلکه مبارزه ذهنی و احساسی، مبارزه برای بازپس‌گیری حس از دست رفته هویت بود.

در طول جنگ، ادیسه نقش‌های ژنرال، سرباز و استراتژیست را بر عهده داشت. با این حال، بازگشت او به خانه به معنای بازگشت به هویت اصلی‌اش بوده دور از این شخصیت‌ها و نقش‌ها، او مشتاق بود به زندگی خود به عنوان یک همسر و پدر بازگردد و خانه به همان اندازه که یک مکان بود، یک وضع ذهنی نیز بود.

مثال دیگری از دل‌تنگی در یونان باستان را می‌توان در داستان یاسون و آرگونات‌ها (گروهی از پهلوانان اسطوره‌ای یونان)، یافت. پس از بازیابی «پشم قوچ زرین» (سمبل اقتدار و سلطنت) از سرزمین دور کولخیس (واقع در قفقاز)، یاسون و پهلوانان ملازمش (آرگونات‌ها) در بازگشت به زادگاه خود (یولکوس) با آزمایش‌های متعددی روبه‌رو شدند، از آوای «سیرن» (پری دریایی اسطوره‌ای) تا «تالوس». اسطوره غول‌بیکر ی‌زی و محافظ جزیره کرت. این ناشناخته‌ها سعی داشتند قهرمانان را نابود کنند تا هرگز به خانه بازنگردند.

بنابراین بازگشت به خانه در این اسطوره‌ها نماد اشتیاق آنها به اتصال مجدد با ریشه‌های‌شان

و بازپس‌گیری هویت خود پس از سال‌ها ماجراجویی و جدایی است.

با این حال، این آرزوها فقط داستان‌های خیالی نبودند، آنها در واقعیت زندگی یونان باستان ریشه داشتند.

■ **روح یونانی، زندگی‌ای مملو از جنبش و فراق**

یونانیان باستان زندگی‌هایی را می‌گذراندند که با حرکت مداوم مشخص می‌شد و اغلب آنها را برای مدت طولانی از خانه دور می‌کرد؛ سفرهای دریایی آنها در سراسر مدیترانه، رابطهای منحصر به فرد با مفهوم «خانه» ایجاد کرد.

آنها فقط سفر نمی‌کردند. خانواده، جوامع و همه چیزهای آشنا را پشت سر می‌گذاشتند. این درد عمیق جدایی در یونان باستان به مفهوم «nostos» یعنی «بازگشت به خانه» منجر شد. مستعمرات یونانی از سیسیل تا آسیای صغیر در مدیترانه پراکنده بودند. این مستعمرات که اغلب منزوی بودند، حس عمیقی از جدایی از وطن مادری را ایجاد و مفهوم دل‌تنگی (نوستالژی) را در یونان باستان تقویت کردند.

به عنوان مثال، سیزنه در لیبی امروزی، یک موقعیت نظامی بود که از سرزمین اصلی یونان بسیار دور بود. ساکنان آنجا که در محاصره فرهنگ‌ها و چشم‌اندازهای خارجی بودند، بشدت درد «nostos» را احساس می‌کردند.

علاوه بر این، تجار یونانی ماه‌ها و حتی سال‌ها در دریا بودند و در آب‌های بین مصر، ایتالیا و یونان حرکت می‌کردند. این سفرها فقط سفرهای فیزیکی نبود، بلکه جدایی‌هایی ذهنی و احساسی از همه چیزهای آشنا بود.

بازگشت تجار به خانه، هم شادی و هم تجربه تلخ و شیرین از آنچه را در غیاب آنها تغییر کرده بود به همراه داشت. دل‌تنگی (نوستالژی) به طور طبیعی به عنوان پاسخی به درد فراق پدید آمد و راهی برای کنار آمدن با از دست دادن چیزهای آشنا ارائه داد.

در نتیجه، دل‌تنگی (نوستالژی) در یونان باستان با «حافظه» در هم تنیده شد و برای حفظ «هویت» عمل کرد. یونانی‌ها فقط رویدادها را به یاد نمی‌آوردند، آنها را دوباره می‌زیستند و ماهیت آنچه را بودند تقویت می‌کردند.

■ **دل‌تنگی به عنوان بخشی از هویت**

در یونان باستان، یادآوری خانه، هویت‌ها را حفظ می‌کرد و به آنها در کنار آمدن با ناشناخته‌ها کمک می‌کرد. این دل‌تنگی برای خانه، بازتابی از جهان‌بینی‌ای بود که توسط سفر و جدایی مداوم شکل گرفته بود. این به فرهنگ آنها نفوذ کرد و بر ادبیات آنها تأثیر گذاشت. برای مثال، به یاد آوردن شعر حماسی به راهی برای حفظ گذشته تبدیل شد. شاعران کل داستان‌ها را می‌خواندند و در مقابل مخاطبان اجرا می‌کردند. روایت‌های مربوط به جنگ تروا، مصنوعات فرهنگی‌ای بود که جهان «بان‌هلنی» را متحد می‌کرد.

به طور مشابه، اسطوره‌های مبدأ درباره ساخت شهرهایی مانند «تیس» توسط دیونیسوس و سلسله مقدونی توسط بنیانگذاران افسانه‌ای، آرگنلدها، مشروعیت‌بخشی در تضمین می‌کرد. این داستان‌ها به عنوان نقاط عطف فرهنگی عمل می‌کردند، خاطره جمعی یونانیان را زنده نگه می‌داشتند و میان آنها با تاریخ و هویت‌شان پیوند برقرار می‌کردند.

■ **نقش حافظه در تجربه نوستالژیک**

دل‌تنگی (نوستالژی) به یادآوری یک مکان، اعم از فیزیکی یا احساسی بستگی دارد و در این زمینه، حافظه نقش مهمی در دل‌تنگی دارد، زیرا نمی‌توانید برای چیزی که به یاد نمی‌آورید، دل‌تنگ شوید. با این حال، در یونان باستان، حافظه فقط یک تمرین بی‌هدف نبود برای یادآوری آنچه قبلاً بود، بلکه یونانیان معتقد بودند حافظه برای تضمین آینده‌ای مثبت، اساسی است. این اعتقاد در داستان «هماسینی»، الهه حافظه بازتاب می‌یابد. اسطوره‌های یونانی، نماسینی را به عنوان یکی از ۱۲ تایتان اصلی، یعنی از فرزندان «ووراوس» (خدای آسمان) و گایا (خدای زمین) و به مثابه تجسم حافظه به تصویر می‌کشند.

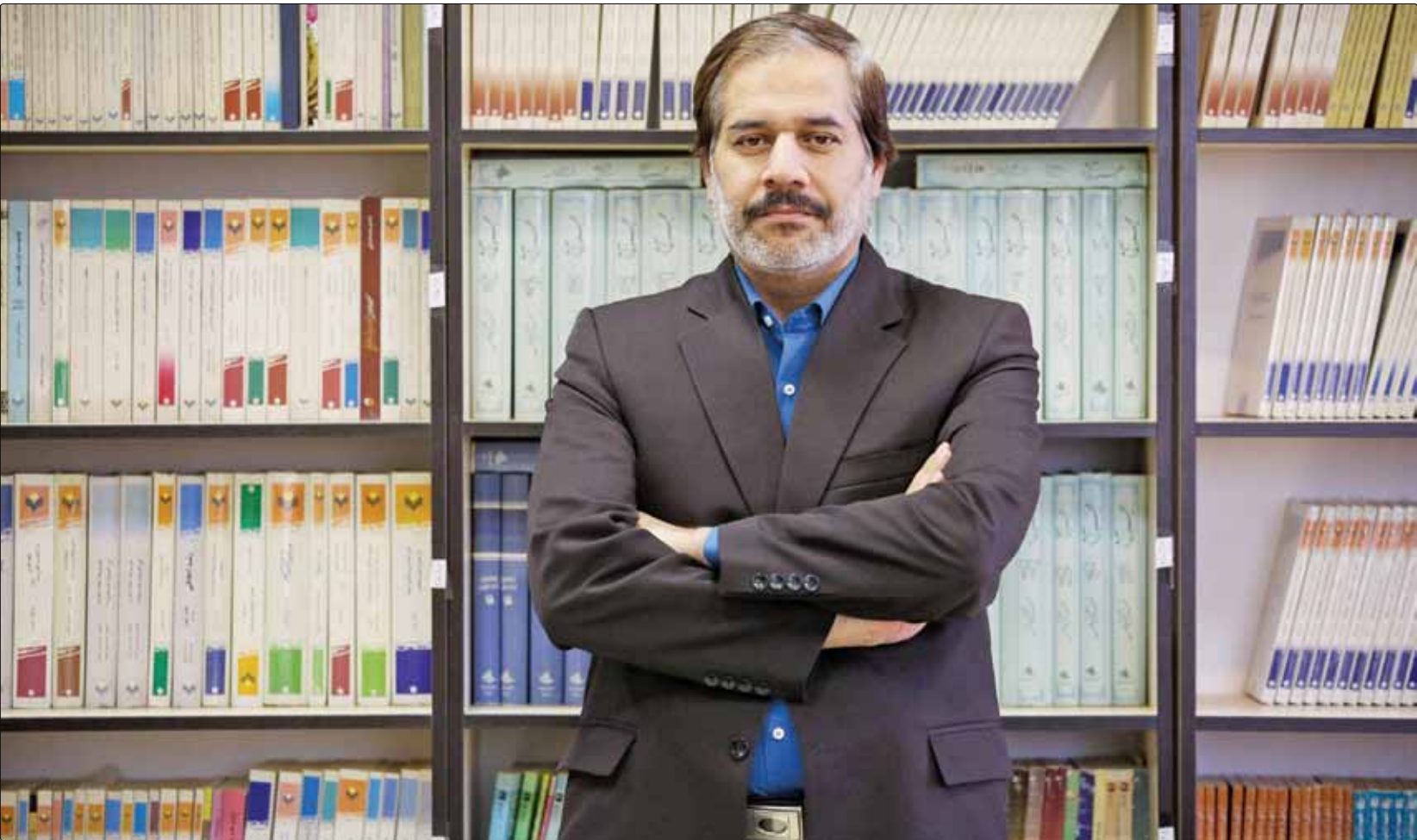
او فقط یک الهه نبود، بلکه مادر ۹ «موز» (Muse)، شامل الهه‌های هنر، ادبیات و علم نیز بود. نماسینی و زئوس، پادشاه خدایان، ۹ شب متوالی را با هم گذراندند و از اتحاد آنها، «موز»‌ها متولد شدند.

هر «موز» (الهه هنر، ادب و علم) بر قلمرو متفاوتی از هنر و علم ریاست می‌کرد؛ از شعر حماسی تا ستاره‌شناسی. نقش نماسینی به عنوان مادر این الهه‌ها دارای اهمیت خاصی است. موزها الهام‌بخش خلق هنر، شعر، موسیقی و سایر جلوه‌های فرهنگی بودند که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شدند. به این ترتیب، نماسینی نماد حفظ دانش و فرهنگ از طریق حافظه است. او این ایده را تجسم می‌بخشد که حافظه اساس تمام خلاقیت و دانش است و گذشته و حال را به هم پیوند می‌دهد. این ارتباط بین حافظه و خلاقیت، اهمیت یادآوری را برای یونانیان برجسته می‌کند.

برای آنها، حافظه فقط به معنای یادآوری حقایق نبود، بلکه معطوف به زنده نگه داشتن گذشته و اطمینان از این بود که درس‌ها، داستان‌ها و تجربیات گذشته همچنان بر حال تأثیر می‌گذارد. اهمیت نماسینی در اسطوره‌های یونانی نشان می‌دهد حافظه چقدر برای گذشته و آینده آنها ضروری بود.

همان‌طور که نوستالژی، امروز چشم‌انداز فرهنگی هزاره‌ها و نسل Z را تعریف می‌کند، یونانیان باستان را نیز عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. اسطوره‌ها، سفرها و خاطرات آنها را نشان می‌دهد که چگونه این دل‌تنگی برای گذشته، هویت آنها را شکل داد و آینده‌شان را الهام بخشید.

مفهوم ماندگار دل‌تنگی، یادآور تمایل به بازگشت به خانه – چه به معنای مکان، زمان و وضع ذهنی – یک تجربه انسانی جاودانه است.



گفت‌وگوی «وطن امروز» با شریف لک‌زایی درباره دولت از منظر حکمای نوصدرایی

سیاست در تقابل معاش و معاد

تأثیر قرار می‌گیرد و فارغ از کار کردها و وظایف خود سمت و

سو و جهت می‌یابد و بدرستی نیز در جامعه تحقق نمی‌یابد. اگر دولتی از بسط عدالت عاجز باشد، طبیعتاً نمی‌تواند به بسط تعلیم و تربیت یا حفظ نظم و تأمین امنیت بپردازد یا از ظلم جلوگیری کند و بلکه حتی خود موجبات ظلم را فراهم می‌آورد. از این رو است که امام موسی صدر با این مضمون معتقد است یک جامعه هرگز طعم تلخ شکست از دشمنان بیرونی را نمی‌چشد، مگر اینکه در داخل دچار گسستگی و گسیختگی شده باشد. فقدان عدالت و ضعف در برقراری آن و تضعیف عدالت موجبات گسستگی در جامعه و جدایی میان دولت و ملت را فراهم می‌آورد.

■ **چه مناسباتی بین دین و دولت متعالی در چشم‌انداز دولت متعالی قابل تصور است؟**

صدرالمآله‌یین در آثار خود از تعابیر سیاست و شریعت استفاده کرده و به ارائه تعریف و نسبت بین شریعت و سیاست اقدام کرده است. چند تعریف از سیاست و تمایزات میان آن و شریعت در آثار عبارتند از:

۱- **سیاست به مثابه تدبیر امور جزئی:** سیاست از منظر ملاصدرا تدبیر امور جزئی است: «سیاست حرکتی است که مبدأ آن از ناحیه نفس جزئیه است و این حرکت تابع حسن اختیار افرادی است که با تمهید و تأمین کند. مضمون دیگری از همین نگاه در اصلاح کند، جمع کند.» از این رو سیاست نزدیک‌ترین وجه به زندگی انسان است. در واقع شاید بتوان گفت از منظر ملاصدرا، همانا سیاست تدبیر زندگی انسان است. از این رو است که در نظر او سیاست و به تعبیری دولت قبل از شریعت حضور دارد. آنگاه که سیاست‌های دولت، تدبیرات جزئی حوزه عمومی را معمول داشته و زندگی مردمان را به لحاظ مادی به سامان برساند، شریعت از پی آن در می‌رسد. این گفته به این معنا می‌تواند تلقی شود که حضور شریعت در جامعه به شرایطی وابسته است که سیاست‌های دولت باید آن را تمهید و شرایط پیدایش دین در عصر رسول اکرم(ص) برخی آموزه‌های دینی نیز وجود دارد که در آن فقر مساوی کفر شمرده شده است یا اینکه گفته شده شکم گرسنه، واجد دین و ایمان نیست. ممکن است کسانی به سمت دین گرایش یابند آن هم به سبب نقطه تعالی‌بخش آن که تأکید بر بسط عدالت و مبارزه با ظلم و ستم است. این خود نشانه آن است که باید اقدامات مقدماتی برای حضور دین در عرصه عمومی برداشته شود و تا این شرایط محقق نشود، امکان حضور اجتماعی دین فراهم نیست. شاید به نظر آید چنین نگاهی به رابطه دین و دولت با توجه به شرایط پیدایش دین در عصر رسول اکرم(ص) صحیح نیست و آن حضرت قبل از آنکه دولت تأسیس کند در پی تبیین و ترویج دین بود اما می‌توان گفت موفقیت دین وقتی تضمین و تثبیت شد که توانست یک دولت تأسیس کند و از این طریق پیشروانه و ابزارهای حمایتی را برای خود پدید آورد. اگرچه این مطلب را نباید اینگونه تفسیر کرد که می‌توان گفت را با ابزارهای دولتی ترویج یا حتی به دیگران تحمیل کرد، بلکه به این معناست که دولت می‌تواند به توسط ابزارهای خود برای تحقق مقاصد دین اقدام کند، بویژه اینکه دین اسلام اساسا یک دین اجتماعی است و نیازمند پیگاه اجتماعی و سیاسی برای تحقق خود است. بر این اساس باید تفسیر خود از معنای دین را نیز تغییر دهیم که در این صورت دین به معنای قانون و بیان مسیر آدمی در زندگی است. اینکه دین و شریعت را به معنای قانون اخذ کنیم، در آثار حکمای حکمت متعالیه نیز مستنداتی دارد: «قانونی ضروری که حافظ نظام و ضامن سعادت و آسایش و آرامش همه افراد بشر است، عبارت است از شریعت». بنابراین دین، قانون را برای زیستن معقول در جامعه تأمین می‌کند. از این رو است که ملاصدرا دین را فاصل منازعات و رافع خصومات در سطح جامعه می‌شمارد که البته برگرفته از آموزه‌های دینی توسط شارع و نبی است. بنابراین جامعه‌ای که در آن دین و شریعت حضور دارد، به معنای آن است که سلح سیاست‌ورزی اعضای جامعه به حدی رسیده است که حضور شریعت در آن احساس می‌شود، به تعبیر دیگر، جمع و جامعه متشکلی شکل گرفته که نیازمند تدبیرات ویژه شده است.

۲- **سیاست به منزله تدبیر امور اجتماعی:** همان‌طور که متفکران حکمت متعالیه تأکید کرده‌اند، سیاست همانا تدبیر و سامان دادن به جامعه خواهد بود اما شریعت افزون بر اینکه فاصل خصومات و رافع منازعات است، جهت‌دهی به زیستن آدمی و بیان اهداف زیستن متعالی را نیز بر عهده دارد و تلاش می‌کند زیستن انسان را ارتقا بخشدیه و انسان را به سوی سعادت نزدیک کند. سعادت به معنایی که در حکمت متعالیه گفته می‌شود، هم توجه به ابعاد دنیوی و هم توجه به ابعاد معنوی زندگی را توأمان مد نظر دارد و در تلاش است بگوید سعادت از مسیر تلاش و حرکت جوهری ارادی خود مردم حادث می‌شود و تحقق می‌یابد. صدرالمآله‌یین شیرازی خود به حرکت جوهری ارادی تصریح کرده است: «برای

دولت فربه‌ترین مفهوم در مباحث اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی است و حتی برخی بر آنند که اساسا موضوع سیاست، دولت است و هر آنچه مربوط به سیاست است، در ذیل مبحث دولت مورد بررسی و گفت‌وگو قرار می‌گیرد. اجمالا باید یادآور شد موضوع دولت با رویکردهای مختلفی مورد بحث قرار گرفته است که طبیعتاً یکی از رویکردهای مطرح و البته مبنایی و مهم در این زمینه رویکرد فلسفه سیاسی است. بحث در این رویکرد از منظر حکمت سیاسی متعالیه کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. درباره این رویکرد نسبت به دولت با شریف لک‌زایی، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به گفت‌وگو نشستیم.

■ **حکمای نوصدرایی معاصر چه دیدگاهی در باب غایات، کار کردها و ضرورت دولت متعالی دارند؟**

شاید بتوان گفت امام خمینی یکی از جامع‌ترین دیدگاه‌ها را در تبیین ضرورت و چرایی دولت ارائه کرده است. امام خمینی به عنوان حکیم حکمت متعالیه در کتاب «کشف‌الاسرار» به عنوان یک متن اجتماعی و سیاسی که در روزگار جوانی نگارش کرده، بر این ضرورت تأکید کرده و آن را در شمار احکام عقلی می‌شمارد: «از احکام روشن عقل است و هیچ کس انکار آن را نمی‌تواند بکند... که در میانه بشر قانون و حکومت لازم است و عااله بشر نیازمند به تشکیلات و نظام‌نامه‌ها. در واقع زمانی که از ضرورت حضور دولت به عنوان یک نهاد در جامعه سخن می‌گوییم به نوعی در پی بررسی دلایل و چرایی این حضور هستیم و ضرورت آن را با بررسی دلایل و چرایی این حضور تبیین می‌کنیم و توضیح می‌دهیم. امام خمینی در کتاب «البیع» به دلایل لزوم دولت اشاره کرده است که نظر به اهمیت به آن اشاره می‌شود. این دلایل از نگاه ایشان دلایلی عقلی است و نه فقهی و نقلی. بر این اساس با توجه به تصریح امام خمینی، ضرورت و لزوم حضور دولت در یک جامعه به دلایل روشن عقلی زیر قابل توجیه خواهد بود. «فان لزوم الحکومه لیسبط العداله و التعلیم و التربیه و حفظ النظم و رفع الظلم و سّد الثغور و المنع عن تجاوز الاجانب عن واضح احکام العقول من غیر بین عرص».

همانا لزوم حکومت برای ۱- بسط عدالت، ۲- گسترش تعلیم و تربیت، ۳- حفظ نظم، ۴- رفع ظلم، ۵- سد ثغور (سرحد‌ها و مرزها) و ۶- ممانعت از تجاوز بیگانگان از واضحات احکام عقلی در هر عصری است. از این دیدگاه، عدالت رکن مهمی برای برقراری و لزوم دولت است و تعلیم و تربیت در مرتبه دوم قرار گرفته است. این موضوع نیز ناشی از ارزش مهمی است که نهاد تعلیم و تربیت در نگاه متفکران مسلمان در جامعه ایفا می‌کند که به نوعی حتی عدالت را نیز شکل می‌دهد و با بسط و تقویت استدلالی آن در حوزه‌های مختلف می‌تواند به لحاظ فرهنگی کمک کند. منتها در این میان ۴ دلیل دیگر برای برقراری دولت در جامعه به نظر می‌تواند مبتنی بر ۲ رکن نخست باشد، زیرا برقراری نظم و رفع ظلم می‌تواند با ابثانی بر تحقق و بسط عدالت همراه باشد؛ چنانکه تحقق عدالت به بسط تعلیم و تربیت نیز می‌انجامد و بالعکس. همچنین این همه به حفظ و حراست از مرزها و جلوگیری از تجاوز دشمنان هم اشاره دارد. بنابراین بسط عدالت و نه صرفا انعقاد و برقراری عدالت در تشکیل دولت نقش بسیار با اهمیتی دارد و واحد اولویت ارزشی است.

در این دیدگاه بعد از عدالت، ایجاد نظم در اولویت بعدی برای ضرورت دولت قابل طرح است. نظم در اینجا معنای عام‌تری دارد و امنیت را نیز در درون خود به همراه دارد. از این رو دولت نمی‌تواند نسبت به نظم و امنیت در جامعه بی‌اعتنا باشد، بویژه اگر از این منظر بخواهیم بگیریم، به رغم اهمیت و پیامدهای مهمی که بسط عدالت در جامعه دارد اما اگر جامعه فاقد نظم و امنیت باشد، نمی‌تواند عدالت هم در آن تحقق یابد. در واقع ناامنی به نحو بی‌رحمانه‌تری بی‌عدالتی را بسط و گسترش داده و تعمیق می‌بخشد. کارویژه حفظ نظم و ایجاد امنیت البته از گذشته‌های دور یکی از مهم‌ترین عناصر برپادارنده دولت به شمار می‌آمده و طبیعی است که با این نگاه ممکن است بر دیگر دلایل پیدایش دولت اولویت رتبی بیابد.

با ایین وجود معیار عدالت به نظر همچنان معیار مهم و قابل اعتنایی است که می‌توان بر اساس آن به ارزیابی کارنامه و کارایی یک دولت پرداخت. این معیار جای پای مناسبی در نقد رویکردها و روندهای جاری در یک دولت را نیز به انسان اعطا می‌کند که بر اساس آن می‌توان به بحث و گفت‌وگو و ارزیابی کارنامه و کارایی یک دولت پرداخت. از این منظر، هیچ‌کدام از معیارهای پنجگانه نمی‌تواند به اندازه عدالت واجد اهمیت باشد. اساسا وجود سایر دلایل نیز منوط به وجود عدالت است. عدالت یک نقطه کانونی برای توجه به دولت است و در فقدان آن همه وظایف دیگر تحت

■ **پژوهشگر فلسفه**

منبع: Greek Reporter